

بهرام چوبینه، خادم یا خائن

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، حماسه ظهور و غروب بهرام چوبینه را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه حکایتی است از شجاعت و درایت بهرام در نبرد با تورانیان، بروز اختلاف با هرمز، پیروزی بر خسرو پرویز و یک سال شاهنشاهی ایران، شجاعت و محبوبیت در چین، و سرانجام ناکامی در جنگ با خسرو پرویز و ترور به دسیسه او

داستان از انجا آغاز می شود که هرمز بهرام را به فرماندهی سپاه ایران در جنگ با ساوه شاه تورانی منسوب کند. بهرام به شیوه ابر پهلوانانی چون رستم و اسفندیار، با انتخاب دوازده هزار جنگاور به نبرد با سپاه ساوه شاه که شامل چهار صد هزار پیاده و سواره و صدها پیل جنگی است می رود. او با زخمی کردن و رم دادن پیل ها، سپاه ساوه شاه را در هم می کوبد و ایران را از هجوم بیگانه حفظ می کند. بهرام چوبینه بعنوان پهلوان ملی و منجی کشور مورد تمجید مردم و تقدیر پادشاه قرار می گیرد

گزیدی ز لشگر ده و دو هزار
زره دار و برگستوان ور سوار

چن از دور بهرام پیلان بدید
غمی گشت و تیغ از میان بر کشید

به پیش اندرون تیرباران گرفت
کمان را چن ابر بهاران گرفت

چو پیل انجنان زخم پیکان بدید
همه لشکر خویش را بسپرید

شهنشاه را زان سخن مژده داد
که جاوید بادا جهاندار شاد

که بهرام بر ساوه پیروز گشت
به رزم اندرون گیتی افروز گشت

در این نبرد نابرابر، بهرام موفق به کشتن ساوه شاه و پسرش فغفور شده و دست به کشتار دسته جمعی دشمن می زند. بهرام، پسر دوم ساوه شاه بنام پرموده را مجبور به پنهان شدن می کند. او در هنگام خروج از پناهگاه، بهرام را بخاطر کشتن پدر برادر و تعداد زیادی از سپاهیان قاتل حرفه ی می خواند. بهرام از بی اعتنائی و بی احترامی پرموده عصبانی شده و او را تنبیه می کند. بهرام از پرموده می خواهد که به هرمز ماجرای برخوردشان را نگوید. پرموده که از هرمز امان گرفته بود از بهرام شکایت می کند

کسی را که خون ریختن پیشه گشت
دل دشمنان پر ز اندیشه گشت

بر اشفت بهرام و شد شوخ چشم
ز گفتار پرموده آمد به خشم

به تندی ش یک تازیانه بزد
بر ان سان که از ناسزایان سزد

بدو گفت بهرام کای نامجوی
سخن ها چنین تا توانی مگوی

بدو گفت خاقان که هر شهریار
که از نیک و بد بر نگیرد شمار

،بعلاوه بر این ماجرا، نبودن چند قطعه پر بهای غنیمتی موجب خشم هرمز نسبت به بهرام می شود. جهت تنبیه بهرام هرمز با ارسال یکدست لباس رنگارنگ زنانه و یک خنجر شکسته او را مورد توهین و تحقیر قرار می دهد. بهرام و سردارانش که از رفتار زشت پادشاه به خشم آمده اند بر ضد او قیام می کنند. بهرام که خود را منسوب به اشکانیان می داند مصمم به براندازی ساسانیان می شود و به خونخواهی اردوان پنجم به جنگ با پادشاه جدید ساسانی خسرو پرویز می رود

یکی نامه بنوشت پس شهریار
به بهرام کای دیو ناسازگار
ز فرمان من سر بیچیده ای
دگرگونه کاری بسیچیده ای
فرستاده پر منش برگزید
که ان خلعت ناسزا را سزید

چو بهرام با نامه خلعت بدید
شکیبایی و خامشی برگزید
همی گفت کینست پاداش من
چنین از پی شاه پرخاش من
که بیزارم از تخت وز تاج شاه
چو نیک و بد من ندارد نگاه

در دیدار دو طرف، خسرو پرویز سعی می کند که بهرام را متقاعد به سازش کند، ولی بهرام حاضر به پذیرش سخنان او نشده و راه ستیز را برای حل اختلاف انتخاب می کند. در نبرد بین ایرانیان، بهرام خسرو را شکست می دهد و به نام بهرام ششم در تیسفون تاج گذاری می کند

چو بهرام روی شهنشاه بدید
شد از خشم رنگ رخس ناپدید

ورا گفت بهرام کای بد نشان
به گفتار و کردار چون بیهشان

پس اندر همی راند بهرام گرد
به جنگ از جهان روشنایی ببرد

که بهرام شاهست و پیروز بخت
سزاوار تاج است و زیبای تخت

خسرو به روم پناه می برد و با مریم دختر قیصر ازدواج می کند. با این پیوند، خسرو بکمک قیصر آماده برای رویارویی مجدد با بهرام می شود. در این جنگ بندوی (دایی و دبیر خسرو) با اعلام عفو عمومی، سپاهیان بهرام را ترغیب به پیوستن به خسرو می کند. با پیوستن بهرامیان به خسرویان، بهرام بناچار پهنه خالی نبرد را برای پناهندگی به چین ترک می کند

بدو گفت قیصر که جاوید زی
که دستور شهنشاهان سزی

به ایرانیان گفت فردا به جنگ
شما را نباید شدن بیدرنگ

همه جنگ را تاختن نو کنند
برزم اندرون یاد خسرو کنند

وزان روی بهرام شد پر ز درد
پشیمان شده زان همه کار کرد

ببود و براسود وز انجا برفت
به نزدیک خاقان خرامید تفت

دگر روز خسرو بیاراست گاه
بسر بر نهاد ان کیانی کلاه

خاقان چین با اغوش باز بهرام را می پذیرد و برای او و یارانش رفاه و اسایش فراهم می کند. دو واقعه موجب می شود که بهرام بعنوان پهلوانی شکست ناپذیر در چین شهرت یابد. روزی بهرام مشاهده می کند که یک جنگجوی پیشکسوت و صاحب نام به اسم مقاتوره روزانه هزار دینار از خاقان تلکه می کند. بهرام از خاقان اجازه می خواهد تا شر او را از دربار کم کند. در نبردی تن بتن، بهرام مقاتوره را به هلاکت رسانده، جسد او را برای خاقان به ارمغان می برد

چو خاقان ورا دید بر پای جست
ببوسید و بسترد رویش بدست

ز خاقان مقاتوره امد بخشم
یکایک بر اشفت و بگشاد چشم

ورا بسته و کشته دیدند خوار
بر اسوده از گردش روزگار

در تپه های نزدیک پایتخت، ازدهایی می زیست که ادمیان و جانوران را به هلاکت می رساند. روزی که دختر خاقان برای گردش به اطراف شهر رفته بود راه را گم کرده، اسیر ازدها شده و کشته می شود. با رسیدن این خبر به دربار، خاقان و خاتون به سوگواری فرزند ناکام خود می نشینند. خاتون از بهرام درخواست می کند که انتقام دخترش را با نابود کردن ازدها گرفته و مردم را از این بلا برهاند. بهرام مجهز به سلاح گوناگون به جنگ دیو می رود و در نبردی سهمگین او را تیرباران کرده و سرش

را از بدن جدا می کند. خاقان و خاتون و مردم چین از شجاعت کم نظیر بهرام به وجد آمده و او را شهیار ایران زمین می خوانند. برای سپاس، خاتون دختر دیگرش را به عقد ازدواج بهرام درآورده و او را داماد چین می کند

بیامد ز کوه اژدهای دژم
کشید ان بهار مرا او به دم

دگر تیر بهرام زد بر سرش
فرو ریخت چون اب خون از برش

به بهرام داد ان زمان دخترش
به فرمان او شد همه کشورش

خسرو که نگران محبوبیت بهرام در چین شده است به خاقان نامه ای تهدید آمیز جهت ترد بهرام می نویسد. خاقان پاسخی تند به نامه خسرو می دهد. خاقان درخواست بهرام را جهت بازخواهی شاهنشاهی ایران می پذیرد و سپاهی عظیم در اختیارش می گذارد. بهرام برای جنگ با خسرو راهی مرو می شود. با دریافت این خبر، خسرو به مشاور معتمد خود خراد برزین ماموریت می دهد که با مقدار زیادی پول و جواهر رهسپار چین شود تا راه حلی برای خنثی کردن برنامه بهرام بیابد. به نمایندگی خسرو، خراد برزین با خاقان ملاقات می کند و با یادآوری اینکه پدر بزرگ خسرو خاقان چین می بوده از او تمنا می کند که از حمایت بهرام منصرف شود. خاقان تقاضای خسرو را رد کرده و به خراد برزین گوشزد می کند که او رهبری پیمان شکن نمی باشد

سپاهی بیاورد بهرام گرد
که از آسمان روشنایی ببرد

به خاقان چین یکی نامه کرد
تو گفتی که از خنجرش خامه کرد

چو خرداد برزین شنید ان سخن
بیاد آمدش کین های کهن

نا امید از نتیجه این ملاقات، خراد برزین به توسط فردی کدخدا نام از خاتون سراغ می گیرد. کدخدا به او اطلاع می دهد که خاتون علاقه فراوانی به دامادش دارد. خراد برزین از کدخدا می خواهد که راهی برای ارتباط با خاتون بیابد. کدخدا پاسخ می دهد که اگر او علم پزشکی داشته باشد این امکان هست چون دختر خاتون بیمار است و پزشکان هنوز موفق به مداوای او نشده اند. خراد برزین به روش گیاهی به مداوای دختر می پردازد و او را شفا می دهد. سپاسگزار از خدمت گرانبهای او، خاتون خود را مدیون خراد برزین می یابد. خراد برزین بجای پذیرفتن هدایای به خاتون می گوید روزی به یاری او نیاز خواهد داشت

به نزدیک خاتون شد ان چاره گر
تبه دید بیمار او را جگر

به فرمان بزدان چو شد هفت روز
شد ان دخت چو ماه گیتی فروز

چنین داد پاسخ که این را بدار
بخوادم هر آنکه اید بکار

کدخدا پیر مرد بینوایی را به نام قلون به خراد برزین معرفی می کند. برای نقشه پی که در سر دارد، خراد برزین به نحو احسن به قلون رسیدگی می کند و برایش خوراک های لذیذ و لباس های نو تهیه می کند. خراد برزین برای قلون جوازی برای ورود به اردوگاه بهرام می نویسد و با فریب خاتون جواز را با مهر خاقان مزین می کند. قلون رهسپار مرو می شود. بعد از ورود به اردوگاه، قلون به نگهبانان می گوید که برای بهرام پیامی از خاقان دارد. در هنگام ملاقات با بهرام، قلون عرض می کند که این پیامی خصوصی در باره بیماری همسر اوست که باید در گوشه بگوید. قلون با نزدیک شدن به بهرام با خنجری که در استین مخفی کرده است ضرباتی مهلک به او وارد می کند. دقایقی بعد، بهرام در اغوش خواهرش در می گذرد

قلون گفت شاها پیامست و بس
نخواهم که گویم سخن پیش کس

همی رفت تا راز گوید بگوش
بزد دشنه وز خانه برشد خروش

دهن بر بناگوش خواهر نهاد
دو چشمش پر از خون شد و جان بداد

فردوسی شخصیت بهرام چوبینه را در ردیف ابر پهلوانانی چون رستم و اسفندیار که هر کدام فاتح هفت خوانی بوده اند جلوه می دهد

کجا نام او رستم پهلوان
جهانگیر و پیروز و روشن روان

درفش وی ست اینک داری به دست
که پیروز بادی و خسرو پرست

گمانم که تو رستم دیگری
به مردی و گردی و فرمان بری

ز میدان بیامد به جای نشست
سپهد درفش تهمتن به دست

،دلایل این برابری، شکست دادن ساوه شاه با سپاه عظیم اش، پیروزی بر خسرو در نبرد اول، شکست جنگاور چینی مقتوره و کشتن ارژدهای سهمگین هستند. همانند داستان رستم و شغاد، چون خسرو قادر به کشتن بهرام در جنگ تن بتن نبوده، با دسیسه ای پلید و تروری ناجوانمردانه او را از میان بر می دارد

بهرام علاوه بر مهارت و شجاعت رزمی، سرداری با درایت بود که با نقشه صحیح و هدایت متین نبرد را رهبری می کرد و در جنگ با ساوه شاه نشان داد که سپهسالاری بی بدیل بود. در واقع، این رفتار توهین امیز هرمز بود که بهرام را از خادمی ساسانی به سرکشی اشکانی بدل کرد و این ترفند بندوی بود که جنگ دوم با خسرو را به ضرر او پایان داد. چه بسا که با سپهسالاری یا پادشاهی بهرام، ایران دچار سی سال بی ثباتی سیاسی، بی اطمینانی اجتماعی، و ضعف نظامی بعد از قتل خسرو پرویز بدست پسرش شیرویه نمی شد و زمینه را برای شکست از تازیان فراهم نمی کرد